

بررسی نسبت میان بهبود شاخص‌های حاکمیت قانون و توسعه سیاسی

محسن ملاصالحی *

تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۳/۱۸

تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۱۲/۲۴

صرف نظر از تفاوت و اختلاف نظر در تعاریف، مفهوم توسعه سیاسی، توافق کلی وجود دارد که دموکراتیک شدن قدرت سیاسی، بسط قدرت سیاسی، گسترش مشارکت سیاسی، عقلانی و تخصصی شدن تصمیم‌گیری‌ها توسط نظام سیاسی و در نهایت وحدت ملی در قالب دولت - کشور، اهداف محوری آن را شامل می‌شود. به علاوه توسعه سیاسی در برابر مفهوم فروپاشی سیاسی به کار می‌رود. برای ارزیابی میزان توسعه سیاسی، توجه به شاخص‌های حکومت قانون اهمیت اساسی دارد. مفهوم «حکومت قانون» جایگاه بسیار اساسی در مباحث مرتبط با توسعه سیاسی و نظام دموکراتیک داراست که متأسفانه اغلب از نظر دور مانده است. در مقاله حاضر ضمن کوشش برای مشخص کردن ارتباط دو مفهوم حکومت قانون و توسعه سیاسی تلاش خواهیم داشت تا نشان دهیم که همبستگی و گسستگی دو شاخص مزبور نسبت به یکدیگر از منظر مطالعات سیاست تطبیقی به چه شکلی است. یافته‌های به دست آمده از مقاله نشان می‌دهد درحالی‌که توسعه سیاسی بدون بهبود شاخص‌های حکومت قانون اساساً غیرممکن و بی‌معناست، ارتقای این شاخص‌ها در جهت تحول جامعه به سوی توسعه سیاسی تأثیر خواهد داشت.

کلیدواژه‌ها: حکومت قانون؛ توسعه سیاسی؛ فروپاشی سیاسی؛ دموکراسی؛ دولت‌سازی؛ مسئولیت دولت؛ سیاست تطبیقی

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکده علوم سیاسی، دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز؛

مقدمه

مفهوم توسعه در شاخه‌های مختلفی از علوم انسانی و اجتماعی، از اقتصاد و جامعه‌شناسی تا سیاست، توجهات بسیاری را به خود جلب کرده است. در علم سیاست، مطالعات مرتبط با توسعه، با نام توسعه سیاسی^۱ باز شناخته می‌شوند. توسعه سیاسی همچون بسیاری از مفاهیم سیاسی دیگر، مفهومی خالی از مناقشه بر سر تعریف نیست. به خصوص از این جهت که نسبت مستقیمی با مفهوم دموکراسی دارد، کار دشوارتر شده است. به هر حال، به رغم اختلافات بسیار بر سر تعریف توسعه سیاسی، تا حدود زیادی بر سر شاخص‌ها و حوزه‌های اطلاق آن توافق وجود دارد، به طوری که وقتی سخن از جامعه بهره‌مند از توسعه سیاسی و یا جامعه گرفتار فروپاشی سیاسی^۲ می‌رود، ذهن محققان و دانشجویان علم سیاست یا حتی مخاطب عوام چندان گرفتار بازشناسی مفهومی توسعه سیاسی نیست.

یکی از مفاهیم مرتبط با توسعه سیاسی که در حقیقت سنگ بنا و بن‌مایه اصلی اکثر شاخص‌های آن است مفهوم «حکومت قانون»^۳ است. حکومت قانون گرچه در ظاهر و عنوان خود مفهومی حقوقی است، اما سده‌ها پیش از آنکه دانش حقوق در معنای متداول آن پدید آید، از خلال مناقشات سیاسی میان شاهان و اشراف در اروپا - به ویژه انگلستان - متولد شد. مفهوم حکومت قانون، پایه‌گذار مفاهیم بسیار مهم دیگر همچون حقوق شهروندی، حقوق بشر، قانون اساسی و دموکراسی است (Vasak, 1977: 3; Ackerman, 1997: 771-797).

عدم توفیق مفهومی توسعه سیاسی و دموکراسی (که دستیابی به آن هدف نهایی روند توسعه سیاسی است) موجب پدید آمدن اشتباهات جدی در خصوص مطالعه و داوری در این خصوص شده است. علت این اشتباهات را باید در تأکید بیش از اندازه بر صورت‌بندی‌ها و رویه‌های شکلی مانند انتخابات، تفکیک قوا، نظام جمهوری و وجود قانون اساسی و در مقابل غفلت از اهمیت جایگاه مفهوم حکومت قانون در نظام دموکراتیک دانست. این مسئله را در بخش نخست مقاله حاضر بررسی خواهیم کرد و سپس به این

1. Political Development

2. Political Decay

3. Rule of Law

موضوع که چگونه بهبود شاخص‌های حکومت قانون به منزله بهبود شاخص‌های توسعه سیاسی است و در مقابل بی‌توجهی و تضعیف شاخص‌های حکومت قانون به معنای حرکت یک کشور در مسیر فروپاشی سیاسی خواهد بود، می‌پردازیم. قابل توجه که این شرح را براساس داده‌های شاخص حکومت قانون^۱ که برنامه جهانی عدالت^۲ ارائه می‌کند، عرضه خواهیم داشت. در واپسین بخش به برخی موارد نقض که طی آنها بهبود شاخص‌های حکومت قانون لزوماً منتهی به بهبود شاخص‌های توسعه سیاسی نشده است نظری خواهیم افکند و درخصوص علل و پیامدهای این وضعیت شرحی ارائه خواهیم داد.

۱. تدقیق مفهومی: توسعه سیاسی و حکومت قانون

پژوهش پیرامون توسعه سیاسی بدون روشن ساختن ابعاد مختلف آن مقدور نخواهد بود. به‌ویژه به این سبب که با مفهومی پرمناقشه روبه‌رو هستیم. نخستین کوشش جدی برای روشن ساختن ابعاد توسعه سیاسی را لوسین پای در ابتدای دهه ۱۹۶۰ میلادی به‌عمل آورد. پای در کتاب *کلاسیک و جریان سازش* «ارتباطات و توسعه سیاسی»، توسعه سیاسی را روندی دانسته است که نخستین مرحله‌اش پدید آمدن نظام دولت - ملت بر پایه مرزهای مشخص و اقتدار غیر قابل تقسیم است. از نظر او توسعه سیاسی پس از آنکه جمعیت را در شکل یک کلیت مشخص یعنی «ملت»^۳ درمی‌آورد و آن را از شکل‌های دیگر کلیت جمعی مانند قومیت و امت (که محمل نژادی و مذهبی دارند) به شکل سیاسی و مرز محور آن تغییر می‌دهد، وظایف حاکمیتی مدرن حکومت‌ها را نیز مقرر می‌سازد و سازمان داخلی جامعه را هم برای پوشش سیاسی مشارکتی از طریق نهادهای جامعه مدنی، که نفع خصوصی شهروندان در آنها به‌صورت مسالمت‌آمیز تعقیب می‌شود، دگرگون می‌سازد (Pye, 1963: 19).

از نظر پای توسعه سیاسی از یک جهت با تبدیل کردن «مردم» به «شهروند» مشارکت سیاسی آنان را مقدور می‌سازد. به این صورت که شهروند شدن از طریق برابر شدن اتباع

1. Rule of Law Index
2. World Justice Project (WJP)
3. Nation

در برابر قانون حاصل می‌شود و البته قانون حاصل اعمال سلیقه شخصی حاکمان نیست و در روندی عقلانی و براساس رضایت مردم به وجود می‌آید. از جهت دیگر، نظام سیاسی که مبتنی بر مشارکت مردمی است ظرفیت خود را در زمان بروز تضادها به صورت مسالمت‌آمیز نشان می‌دهد. مشارکت دمکراتیک به دلیل اینکه مشارکتی است که براساس سنجش، عقلانیت و جهت‌گیری آزادانه انجام می‌گیرد و نه بر پایه پیروی ایدئولوژیک از حزب و یا پیشوای حزبی، با مشارکت توتالیتر و پیروانه متفاوت است.

توسعه سیاسی فرهنگ اقتدارمحور را به فرهنگ مشارکتی و تقدیس قدرت را به مبتنی بر رضایت عمومی بودن قدرت تبدیل می‌کند و همچنین روند تصمیم‌گیری سیاسی را براساس تخصص و عقلانیت صورت می‌دهد. البته در فرایندی که تدریجی و محتاج مرور زمان است (Ibid.: 48).

در مقابل لئونارد بیندر کوشید تا مفهوم توسعه سیاسی را در کشورهایی که در دید او از نظر سیاسی توسعه نیافته تلقی می‌شدند، مورد بررسی قرار دهد. دیدگاه‌های او مدرنیست‌تر و دولت‌گراتر بود. تحول در هویت فرهنگی - سیاسی و تبدیل هویت خرد محلی به هویت‌های کلان ملی، دنیایی شدن مشروعیت، عقلانی شدن توزیع مناصب بر پایه لیاقت و تخصص، تحول در مشارکت سیاسی و بسط و یکپارچگی قدرت دولت مرکزی در دید او از نشانه‌های بروز توسعه سیاسی در کشورهای توسعه نیافته بود (Binder, 1971: 66).

اما مهم‌ترین مبحث در خصوص توسعه سیاسی از سوی ساموئل هانتینگتون و مقاله اثرگذارش «توسعه سیاسی و فروپاشی سیاسی» مطرح شد. هانتینگتون برای توسعه سیاسی دو جنبه اساسی در نظر گرفت: اول اینکه میان توسعه سیاسی و مدرنیزاسیون سیاسی همسانی وجود دارد، البته او پذیرفت که مدرن شدن صرف در حوزه سیاست، که در نظر او به تکوین دولت مدرن تعبیر می‌شد، به معنی توسعه سیاسی نیست بلکه حوزه‌های چهارگانه‌ای وجود دارد که خاص توسعه سیاسی است. در جنبه دیگر او این چهار حوزه را بررسی کرد که شامل عقلانی شدن، ملی‌گرایی و وحدت ملی (و نه قومی)، دمکراتیک شدن (به معنای رقابتی شدن کسب قدرت از طریق اتکا به آرای عمومی) و در نهایت بسیج سیاسی به معنی بسط مشارکت سیاسی (و نه مشارکت توده‌ای) بود (Huntington, 1965: 389-430).

گذشته از موارد فوق، نقش مهم هانتینگتون شرح و بسط مفهوم فروپاشی سیاسی بود. در حقیقت با در برابر هم قرار گرفتن توسعه و فروپاشی سیاسی، مفهوم و معنای هر دو روشن تر می‌شد. توسعه سیاسی با یکپارچگی سرزمینی تحت لوای دولت واحد و ملیت مبتنی بر مرز، افزایش حق رأی و انتخابات آزاد، مشارکت سیاسی مردم در بزنگاه‌های سیاسی و حقوقی از تعیین مناصب تا هیئت‌های منصفه، تجلی منافع توسط احزاب سیاسی با ثباتی که هوادار دموکراسی (و نه ضد آن) هستند، آزادی مطبوعات و رسانه‌ها و فعالیت تأثیرگذار و بدون محدودیت آنها، استقلال دستگاه قضایی و حاکمیت قانون، عدم دخالت نیروهای مسلح در امور سیاسی و فرمانبرداری آنها از مقامات دموکراتیک، بی‌طرفی سیاسی بوروکراسی و دستگاه قضایی، عرفی شدن فرهنگ سیاسی، علنی بودن رویه‌ها و تصمیم‌گیری‌های سیاسی، آزادی ابراز نارضایتی و انتقاد از حکومت و نخبگان سیاسی و وجود ابزارهای قانونی برای سازمان‌دهی مخالفت‌ها و بیان آن به شیوه مسالمت‌آمیز و توسل به اراده عمومی در خصوص مسائل پر مناقشه سیاسی، شناخته می‌شود (عالم، ۱۳۸۴: ۱۲۸-۱۲۷).

در مقابل این شاخص‌های مثبت، شاخص‌های منفی فروپاشی سیاسی قرار دارند که می‌تواند موارد زیر را دربرگیرد: انتخابات تقلبی یا صوری، نقض صریح و سیستماتیک قانون، تظاهرات اعتراضی خشن، مخالفت‌های سیاسی زیرزمینی و غیرعلنی یا مسلحانه، فساد سیستماتیک سیاسی، سرکوب مخالفان و ناراضیان سیاسی، بت شدن فرمانروایان، حاکم بودن یک ایدئولوژی رسمی و اجبار به تکریم و تعظیم آن و در مقابل جرم بودن نقد آن، ترورهای سیاسی، سیاسی شدن نیروهای مسلح و فعالیت آنها در سیاست، جهت‌گیری سیاسی بوروکراسی و دستگاه قضایی، تمرکز اختیارات، دستگیری‌های دسته‌جمعی، مداخله خارجی در امور داخلی کشور و تشتت حزبی و افتراق در میان نیروهای سیاسی (همان: ۱۲۹-۱۲۸).

توجه به شاخص‌های مطرح شده در هر دو حوزه توسعه سیاسی و فروپاشی، نشان می‌دهد که قوت یا ضعف «حکومت قانون» در تحقق آنها نقش اساسی دارد. نکته ذکر شده از چشم فرانسیس فوکویاما که در کتاب ریشه‌های نظم سیاسی کوشید تا نقطه نظر و تحلیل هانتینگتون را در خصوص توسعه سیاسی و فروپاشی سیاسی پیگیری کند، مغفول

نمانده است. در دیدگاه فوکویاما نظم سیاسی مدرن در بردارنده سه عنصر کلیدی است: الف) دولت‌سازی،^۱ ب) حکومت قانون، ج) مسئول شدن حکومت^۲ (Fukuyama, 2011: 421). از نظر او، در هم آمیختن هریک از این ابعاد با یکدیگر شکل‌های خاصی از نظام‌های سیاسی و به عبارت بهتر سطوح متفاوتی از بهره‌مندی توسعه سیاسی را نشان می‌دهد. به‌طور مثال، دولت‌سازی که تنها محدود به قدرت یافتن دولت باشد، منتهی به پدید آمدن نظام سیاسی با نهادهای مدرن اما غیردمکراتیک مانند روسیه و چین می‌شود و یا در صورتی که دولت مدرن، همراه با سطوح پایین حاکمیت قانون و پاسخگویی همراه شود، نظام‌های سیاسی با درجه پایین دموکراسی را شاهد خواهیم بود که در آنها یا وضعیت دموکراتیک شکننده خواهد بود یا نظام در مراحل ابتدایی توسعه سیاسی است. فوکویاما مجارستان و هند را برای این مورد مثال می‌زند. اما برای کشورهایی که در آنها دولت نیرومند و درعین حال حاکمیت قانون برقرار و حکومت نسبت به اقدامات خود پاسخگویی کامل دارد، حد‌اعلای توسعه سیاسی انتظار داریم که از نظر فوکویاما نظام‌های دموکراتیکی مانند دانمارک، سوئد و بریتانیا مثال‌های آن هستند (Ibid.: 126, 195-219).

حقیقت هم همین است که نظام‌های سیاسی توسعه‌یافته با ثبات‌تر هستند، بحران‌های داخلی خود را ساده‌تر و با هزینه کمتر حل و فصل می‌کنند و البته این ثبات و توان مدیریت منازعات و بحران‌ها را متکی به حکومت قانون به‌دست آورده‌اند. در مقابل، جامعه دچار فروپاشی سیاسی، جامعه‌ای است که در آن حکومت قانون دچار ضعیف است و قدرت خودسرانه به جای قدرت قانونی اعمال می‌شود. در اینجا مناسب است که به‌طور مختصر این مسئله را نیز شرح دهیم که منظور از حکومت قانون چیست و شاخص‌های آن که در تحلیل توسعه سیاسی مورد تأکیدند شامل چه مواردی است.

مطابق تعاریف پذیرفته شده، حکومت قانون دربردارنده پنج اصل کلیدی است که شاخص‌های آن حول این پنج اصل محوری دسته‌بندی می‌شوند؛ نخست اینکه حکومت باید تحت لوای قانون و نه خودسرانه باشد. هیچ مقام حکومتی مافوق قانون نیست و هر اختیاری داشته باشد، محدود به قانون است. دوم اینکه حکومت در برخورد با شهروندان،

1. State Building

2. Accountable Government

چه مجازات‌ها و چه اعمال دیگر برای برقراری نظم، باید محدود به قانون عمل کند. سوم اینکه هر ضابطه باید به شکل قانون درآید، اگر به شکل قانون نیست پس کسی هم اطاعت از آن را وظیفه خود نمی‌داند. قانون باید از تصویب گذرانده شده و به اطلاع همه برسد. قانون مخفی یا یک شبه تصویب شده، قابل اطاعت نیست. چهارم اینکه بر اعمال قوانین اصولی حاکم است. عطف به ماسبق شدن قوانین ممنوع است و نمی‌توان فردی را به دلیل جرم نبودن کاری که در گذشته انجام داده، در زمان حال مجازات کرد. در این گونه موارد برای ممانعت از نقض قوانین، تضمین‌های قانونی جدی در نظر گرفته می‌شود و ناقضان قانون، به خصوص اگر در زمره افراد و عوامل حکومتی باشند، شدیدتر از دیگر ناقضان مورد پیگرد قرار می‌گیرند. پنجمین و مهم‌ترین اصل حکومت قانون به خود مفهوم قانون برمی‌گردد؛ معنی حکومت قانون این نیست که هر چیزی به صورت سلیقه‌ای یا نفع حاکمیت یا گروهی خاص به نام قانون مورد تصویب قرار گیرد، به اطلاع عموم برسد و اجرا شود. علاوه بر آنکه فرامین دارای ظاهر قانون، می‌توانند مورد رضایت عمومی نباشند، ممکن است حقوق انسانی و اولیه بسیاری از شهروندان را هم نقض کنند (آلتمن، ۱۳۷۸: ۶۰-۵۴). درحقیقت این نکته مسئله اساسی در درک معنای حکومت قانون تلقی می‌شود که ظاهر تصویب قوانین یا قانونمندی ظاهری نمی‌تواند موجب شود تا یک حکومت خودسرانه تبدیل به حکومت قانون شود. مثلاً حکومت نازی در آلمان هیتلری اگرچه در ظاهر براساس قوانین عمل می‌کرد، اما از اساس یک حکومت قانون نبود (نویمان، ۱۳۷۰: ۵۳۶).

حکومتی می‌تواند حکومت قانون محسوب شود که حافظ شهروندان خود در برابر اعمال قدرت خودسرانه باشد؛ هم قدرت خودسرانه افراد و نهادهای غیردولتی جامعه (اعم از مذهبی، قومی، سیاسی و ایدئولوژیک) و هم قدرت خودسرانه خود دولت و نهادهای حکومتی. همان‌طور که دولت باید از تاختن خودسرانه غیردولتی‌ها به شهروندانش جلوگیری کند، همچنین باید از اینکه خود به وسیله‌ای جهت سوءاستفاده و تهدید شهروندان گردد، ممانعت به عمل آورد. این نکته که از آن به مدرنیته سیاسی تعبیر می‌شود، جدایی دولت و جامعه از یکدیگر است (باریسه، ۱۳۹۲: ۱۹). درحقیقت پیدایی فکر مشروطه^۱ که اساس

تشکیل حکومت قانون است، بر پایه همین جدایی قرار دارد (تیرنی، ۱۳۹۳: ۳۳-۳۲). حقوق شهروندی بنیادین و حقوق بشر، ریشه در برقراری حکومت قانون دارند. قسمت عمده این حقوق که شهروندان جامعه دمکراتیک از آن بهره‌مند می‌شوند، همان حقوقی است که نظام‌های مبتنی بر حکومت قانون تضمین می‌کنند و در این معنی گام اول در تحقق حقوق بشر، حکومت قانون است و بدون آن حقوق بشر معنایی نخواهد داشت (موحد، ۱۳۸۱: ۸۱). حقوق بشر با مفهوم توسعه نیز پیوند بسیار مهمی دارد. مفهوم توسعه انسانی^۱ و پس از آن مفهوم امنیت انسانی^۲ که در سال‌های آغازین دهه ۱۹۹۰ میلادی توسط سازمان ملل متحد مطرح شد، درصدد تحقق اهدافی است که اغلب همان آرمان‌های حقوق بشری و نیز حقوق تضمین شده توسط نظام‌های حکومت قانون است (تاموشت، ۱۳۹۱: ۳۱).

مفهوم توسعه انسانی که از سوی سازمان ملل به معنای فرایند افزایش انتخاب‌ها و توانایی‌های افراد تعریف شده بود (UNDP, 1994: 10) علاوه بر نقشی که در بهبود وضعیت اقتصادی و معیشتی زندگی انسانی داشت، روی متغیرهای دیگری نیز مانند: سطوح فردی، اجتماعی، سیاسی و همچنین کیفیت زندگی تأکید کرده بود که حاصل آن افزایش امید به زندگی، عدالت و برابری بیشتر میان شهروندان و محفوظ بودن در برابر خشونت دولتی و غیردولتی بود (Ibid., 1995: 50).

مفهوم امنیت انسانی هم که در پیوند با توسعه انسانی مطرح شد، ناظر به شاخص‌هایی دقیق‌تر بود که در هفت محور اصلی خلاصه می‌شد: امنیت فردی، امنیت سیاسی، امنیت اجتماعی، امنیت غذایی، امنیت بهداشتی، امنیت زیست‌محیطی و امنیت اقتصادی (Ibid., 1994: 22-23).

این شاخص‌ها نشان می‌دهد امنیت انسانی و حقوق بشر از جمله اموری هستند که یکدیگر را تقویت می‌کنند و به عبارتی بهتر، امنیت و توسعه انسانی، دسته‌بندی جدیدی از حقوق بشر ارائه نمی‌کنند، بلکه دستور کار حمایت از این حقوق و یا درحقیقت عصاره حقوق بشر را فراهم می‌کنند (تیگراشتروم، ۱۳۸۹: ۵۴).

حکومت قانون به دنبال حفاظت از شهروندان است. امنیت انسانی هم به معنای حفاظت

از هسته حیاتی تمامی آزادی‌های انسان و شکوفایی اوست (کر، ۱۳۸۷: ۶۰۲-۶۰۱). توسعه سیاسی شاخص‌هایی دارد که تحقق آنها گام‌های اولیه در جهت تحقق توسعه انسانی و امنیت انسانی است. بدون حکومت قانون هم هیچ وسیله‌ای برای تحقق این اهداف وجود ندارد. این نکته را نیز باید خاطر نشان کنیم که مشخص است توسعه سیاسی و حکومت قانون رابطه‌ای متقابل دارند. هرچه حکومت قانون استوارتر و مستحکم‌تر باشد، شاخص‌های توسعه انسانی رشد و بهبودی بیشتری از خود نشان می‌دهند و همچنین در مقابل، هرچه شاخص‌های توسعه انسانی نیز به اسباب و عللی دیگر بهبود یابند، شاخص‌های برقراری حکومت قانون مثبت‌تر و پررنگ‌تر خواهند شد. در اینجا نگاهی مقایسه‌ای به این دو لازم است.

۲. بهبود شاخص‌های حکومت قانون به منزله پیشرفت توسعه سیاسی

یکی از معتبرترین مجموعه گزارش‌ها و شاخص‌ها برای اندازه‌گیری میزان و کیفیت اجرای حکومت قانون مربوط به برنامه جهانی عدالت است. این برنامه ابتکاری از سوی ویلیام بلوم در سال ۲۰۰۶ و ابتدا فقط در آمریکا پیشنهاد شد، اما به سرعت توانست بدل به معتبرترین و پررغوع‌ترین گزارش و معیار سنجش اثربخشی حکومت قانون در جهان شود. توجه به شاخص‌ها و رتبه‌های کسب شده در رتبه‌بندی ارائه شده از سوی این گزارش نشان می‌دهد کشورهایی که رتبه‌های بالایی در تحقق حکومت قانون داشته‌اند، شاخص‌های بسیار بالایی را در توسعه سیاسی داشته‌اند. البته گفتنی است در این میان برخی موارد متناقض‌نما^۱ هم در نسبت میان توسعه سیاسی و حکومت قانون وجود دارد که آن موارد را در ادامه مورد تحلیل و بررسی قرار خواهیم داد.

شاخص‌های حکومت قانون براساس گزارش «دبلیو. جی. پی.» در هشت محور اصلی دسته‌بندی می‌شود:

محور اول مربوط به محدودیت‌های اعمال شده بر قدرت حکومت^۲ است. این اعمال محدودیت‌ها شامل محدودیت از جانب: قانون اساسی؛ نهادهای تقنینی و قضایی؛ سازمان‌های مردم‌نهاد مستقل و رسانه‌ها و مطبوعات است.

1. Paradoxical

2. Constraints on Government Powers

محور دوم مربوط به فقدان فساد^۱ است که می‌بایست سه شکل اصلی فساد در آن مهار شود. این سه شکل شامل رشوه‌خواری، تأثیرپذیری نامطلوب از منافع خصوصی یا عمومی و همچنین مصرف غیرقانونی بودجه عمومی یا منافع مالی دیگر است. البته در پیوند با این سه شاخص، عملکرد نهادهای قضایی، پلیس، نیروهای مسلح و دستگاه‌های قانونگذار هم باید سنجیده شود.

محور سوم به گشادگی حکومت^۲ مربوط است. براساس این محور، دسترسی به اطلاعات و قوانینی که از تصویب گذرانده می‌شوند و نیز مشارکت مردمی در تدوین آن مدنظر قرار دارد، مورد سنجش و بررسی قرار می‌گیرد. در ضمن قوانین می‌بایستی برای عموم قابل فهم و از ثبات لازم برخوردار باشند.

محور چهارم به حقوق بنیادین^۳ اختصاص دارد. در این محور، حق حیات و حفاظت مساوی و برابر از شهروندان از سوی قانون، تأمین و تضمین مؤثر آزادی مذهب و عقیده، آزادی تشکیل گروه و اتحادیه و انجام اجتماعات، حقوق بنیادین کار، حق حفظ و تضمین حریم خصوصی، تضمین دادرسی عادلانه و رعایت حقوق متهم و حق آزادی اظهارنظر و بیان و انتشارات و تضمین امنیت آنها از سوی قانون قرار دارند.

در محور پنجم نظم و امنیت^۴ قرار دارد که به معنای محدود کردن مداخلات مدنی به نحو مؤثر، کنترل مؤثر جرائم و امنیت در برابر جرائم متعارف، خشونت سیاسی و نیز خشونت به‌عنوان وسیله تلافی شخصی است.

محور ششم به مؤثر بودن اجرای قوانین و مقررات اختصاص دارد. نبود آسیب‌های جانبی برقراری نظم و امنیت، نبود تأخیر نامتعارف یا اعمال سلیقه و نفوذ ناروا در اجرای قانون، اجرای دادرسی منصفانه و صحیح قوانین، احترام به مایملک و اموال شرکت‌های خصوصی و کارآمدی اجرای قانون در این بخش، از ارکان این محور می‌باشند.

محور هفتم به عدالت مدنی^۵ مربوط است که عملکرد دستگاه قضایی از حیث

-
1. Absence of Corruption
 2. Open Government
 3. Fundamental Rights
 4. Order and Security
 5. Civil Justice

اطلاع‌رسانی برای آگاهی مردم از راه‌های جبران خسارات موجود، اطمینان از دسترسی به مشاوره حقوقی و وکیل، اطمینان از سلامت و مبرا بودن از فساد، تبعیض و اعمال نفوذ ناروای دولتی و خصوصی، سرعت عمل و عدم تأخیر نامتعارف، اثربخشی در اعمال نتیجه، دردسترس بودن محاکم و دادگاه‌ها و نظام‌های جایگزین حل و فصل اختلافات (داوری، میانجیگری و سازش) مورد بررسی و سنجش قرار می‌گیرد.

محور هشتم و نهمی هم به عدالت کیفری^۱ مربوط می‌شود که در آن تناسب کیفر با جرائم، اولویت‌ها در مقابله با جرائم، بی‌طرفی و تساوی در عدالت کیفری، اولویت‌دهی به حقوق انسانی مجرمان، نظام بازپروری مجرمان، رسیدگی و قضاوت به موقع و مؤثر جرائم، توجه به نظام پیشگیری در جرائم، رعایت انجام دادرسی منصفانه و اجرای صحیح قانون، منع مجازات‌های بدنی و تزیلی و منع اعدام بی‌رویه مورد توجه قرار می‌گیرد (WJP, 2015: 23-31).

چنانکه پیداست، شاخص‌های برقراری حکومت قانون تا حد زیادی، با شاخص‌هایی که پیش‌تر در خصوص توسعه سیاسی بیان کردیم همسانی نشان می‌دهند. در مقابل، منفی بودن شاخص‌های حکومت قانون حاکی از وجود همبستگی با شاخص‌های فروپاشی سیاسی است. حال مناسب است نگاهی به رتبه کشورها در برآورد برنامه جهانی عدالت داشته باشیم. مقایسه وضعیت نظام‌های سیاسی در کشورهای مختلف جهان حاکی از این خواهد بود که چه رابطه‌ای میان رتبه هر کشور در بهره‌مندی از توسعه سیاسی و وضعیت حکومت قانون در آن کشور وجود دارد؟

مطابق با رتبه‌بندی «برنامه جهانی عدالت»، ده کشور دارای بالاترین رتبه برقراری حکومت قانون، کشورهای زیر هستند: دانمارک، نروژ، سوئد، فنلاند، هلند، زلاندنو، اتریش، آلمان، سنگاپور و استرالیا. ده کشور رده دوم نیز از نظر برقراری حکومت قانون به ترتیب شامل کره جنوبی، بریتانیا، ژاپن، کانادا، استونی، بلژیک، هنگ‌کنگ، فرانسه، ایالات متحده و جمهوری چک می‌باشد. همان‌گونه که مشاهده می‌شود، در لیست ده کشور دوم تنها هنگ‌کنگ است که نمی‌توان به آن دمکراسی تمام عیار اطلاق کرد، زیرا وضعیت دمکراتیک در آن تا حد زیادی گرفتار کنترل قدرت مرکزی کشور چین است.

طبق رتبه‌بندی مذکور ده کشور سوم عبارت‌اند از: لهستان، اروگوئه، پرتغال، اسپانیا، کاستاریکا، شیلی، امارات متحده عربی، اسلوانی، گرجستان و ایتالیا. مجدداً ملاحظه می‌گردد، در لیست ده کشور سوم، کشور امارات متحده عربی قرار دارد که در رده بیست و هفتم قرار دارد ولیکن به هیچ روی دمکراتیک نیست.

چنانکه پیداست، جز دو استثنا، همه نظام‌های سیاسی مورد اشاره از نوع دمکراسی‌های با ثبات بالا و پایدار (گرچه گرجستان را هم می‌توان استثنا کرد) هستند که به سطوح بالای توسعه سیاسی دست یافته‌اند و به شدت از شاخص‌های فروپاشی سیاسی فاصله دارند.

حال مناسب است در نقطه مقابل، نگاهی به رتبه‌های پایین گزارش داشته باشیم؛ در لیست ده رتبه آخر، کشورهای زیر از بدترین به ترتیب، از پایین به بالا، قرار دارند: ونزویلا، افغانستان، زیمبابوه، کامبوج، پاکستان، کامرون، نیجریه، اوگاندا، بولیوی و بنگلادش. اما مسئله مهم اینجاست که تعداد زیادی از کشورها (مانند عربستان سعودی، عراق و بسیاری از کشورهای آفریقایی) در این رده نبوده و هیچ اطلاعاتی از آنها ثبت نشده است. باین حال می‌توان از وضعیت امنیت و ثبات سیاسی در کشورهای این لیست، پی به علت پایین بودن شاخص حکومت قانون در آنها برد. اگرچه همین کشورهای ناامن (مثل پاکستان، ونزویلا، بنگلادش یا نیجریه) دارای نظام‌های سیاسی تقریباً دمکراتیک هستند، به طوری که می‌توان گفت از مرحله شبه‌دمکراتیک فاصله گرفته و دمکراتیک محسوب می‌شوند.

از نقطه نظر گزارش «دبلیو. جی. پی.» شاخص‌های فوق می‌بایستی به صورت دقیق و با مقتضیات هر کشور مورد مطالعه، به خصوص از لحاظ رتبه‌بندی کشورها، در هر یک از محورهای شاخص‌ها، مورد تحلیل و بررسی قرار گیرند. همان‌طور که رتبه دانمارک را نمی‌توان با رتبه پرو یا سنگال مقایسه کرد، باید دریافت که وضع کشورها در نمره نهایی فقط محصول معدل امتیازات آنان است و در ذیل هر شاخص باید نمرات هر کشور به‌طور جداگانه مورد تحلیل و بررسی دقیق قرار گیرد (Ibid.: 61).

با این وجود یک نکته در خصوص داده‌های گزارش مذکور صادق است؛ در کشورهایی که سطوح توسعه سیاسی بالاتری دارند و دمکراسی‌های باثبات‌تری را پی‌ریزی و اداره می‌کنند، شاخص‌های حکومت قانون در سطح بالایی قرار دارد. این رابطه اما

به گونه‌ای برگشت پذیر، گاه لزوماً صادق نیست، به این صورت که دموکراسی‌هایی وجود دارند که شاخص‌های حکومت قانون در آنها دچار ضعف و کاستی است. تحلیل این مسائل را در واپسین بخش مقاله حاضر پی می‌گیریم.

در اینجا و برای واپسین مقایسه و همسنجی لازم است شاخص‌های مورد اشاره در بالا را با رتبه کشورها در شاخص دموکراسی^۱ مقایسه کنیم. این شاخص هر ساله از سوی واحد اطلاعات مجله *اکنومیست*، با بررسی ۱۶۷ کشور جهان، ارائه می‌شود. لازم به ذکر است که شاخص مذکور از دقت بالایی برخوردار بوده و در مطالعات سیاست تطبیقی در سال‌های اخیر همواره از سوی پژوهشگران و محققان و همچنین مجلات معتبر علوم سیاسی مورد استناد و استفاده قرار می‌گیرد (Yuran and et al., 2011: 93).

این امری بدیهی است که شاخص دموکراسی می‌تواند از بسیاری جهات معرف سطح توسعه سیاسی در هر کشوری باشد. چنانکه گفته شد، هدف نهایی توسعه سیاسی، بهبود شاخص‌های دموکراتیکی است که در نهایت، ثبات و امنیت را در کنار کارآمدی دولت، توانمندی شهروندان و همچنین رضایت عمومی از زندگی مادی و سیاسی دربرخواهد داشت. در شاخص جهانی دموکراسی (*The Economist*, 2015) چهار محور اصلی در سنجیدن درجه دموکراتیک بودن کشورها شامل: آزادانه و منصفانه بودن انتخابات ملی، امنیت رأی‌دهندگان، تأثیر قدرت‌های خارجی بر حکومت و توانایی ارائه خدمات عمومی برای اجرای سیاستگذاری‌های حکومتی است (Ibid.: 61).

در رتبه‌بندی کشورهای بهره‌مند از بالاترین شاخص‌های دموکراسی در سال ۲۰۱۴ میلادی، به ترتیب کشورهای نروژ، سوئد، ایسلند، زلاندنو، دانمارک، سوئیس، کانادا، فنلاند، استرالیا و هلند قرار دارند. در ادامه و در لیست مذکور، ده رتبه دوم متعلق به کشورهای ایرلند، لوگزامبورک، آلمان، اتریش، مالت، بریتانیا، اروگوئه، موریس، ایالات متحده و ژاپن قرار دارند.

شاخص‌های دموکراسی اکنومیست، کشورها را به چهار دسته تقسیم می‌کند: کشورهای کاملاً دموکراتیک، کشورهای دارای دموکراسی ناقص یا ناکامل^۲، کشورهای

1. Democracy Index
2. Flawed Democracy

دارای رژیم سیاسی دورگه یا ترکیبی^۱ و بالاخره حکومت‌های اقتدارگرای غیردمکراتیک^۲. البته واضح است که به دلیل اینکه مبنای کار شاخص مذکور، توجه و در نظر گرفتن نمرات کشورها می‌باشد، دمکراسی‌هایی مانند ایتالیا، بلژیک، چک و هند در زمره حکومت‌های دارای دمکراسی کامل قرار نگرفته و دمکراسی ناقص یا ناقص محسوب شده‌اند. این شاخص، نظام‌های سیاسی موجود در لبنان، ونزوئلا، پاکستان و ارمنستان را دورگه یا ترکیبی قلمداد کرده است و برای رژیم‌های غیردمکراتیک نیز کشورهایی مانند: کره شمالی و ترکمنستان را مثال زده است.

گزارش‌های نهادهای دیگر مانند گزارش سالانه خانه آزادی^۳ یا گزارش نهاد رتبه‌بندی دمکراتیک^۴ در وین هم اغلب به صورت همسان و با یافته‌های کاملاً مشابه رتبه کشورها را بازتاب داده‌اند (DRA, 2015; FH, 2015).

میزان دقت و ناهمخوانی میان رتبه کشورها در گزارش‌های ارائه شده با وضعیت واقعی آنها از حیث سطح توسعه سیاسی، سبب شده است تا برخی کارشناسان به این داده‌ها و برآوردها ایرادهایی وارد کنند (Munck and Verkuilen, 2002: 5) صرف نظر از برخی ایرادها به لحاظ ایدئولوژیک بودن، جانبداری سیاسی این متناقض‌نماها نیازمند تحلیل مستقلی است که باید از طریق بازگشت به تدقیق مفهومی دمکراسی و حکومت قانون توضیح داده شود.

۳. کوششی برای توضیح موارد متناقض‌نما

چنانکه در مواردی از برآورد شاخص‌های تحقق حکومت قانون و دمکراسی نشان دادیم، ناهمخوانی‌هایی به چشم می‌خورد، این ناهمخوانی‌ها حول دو محور کلی قابل جمع‌بندی است: محور اول مرتبط با این مسئله است که آیا امکان آن وجود دارد که حکومت قانون بدون حاکم شدن دمکراسی برقرار شود؟ به عبارت دیگر آیا حکومت‌های قانون غیردمکراتیک وجود دارند؟

1. Hybrid

2. Non-democratic Authoritarian Government

3. Freedom House

4. Ranking Democratic Institutions

از بعد نظری، پاسخ به این پرسش‌ها مثبت است. در حقیقت حکومت‌های قانون اولیه، به هیچ روی دموکراتیک نبودند؛ مشخص است که آنها حتی برای اداره عمومی کشورشان به شکل انتخابات آزاد قائل نبودند، ولیکن جان، مال و حقوق شهروندی که مربوط به مصونیت افراد در برابر قدرت خودسرانه دولت بود، مورد حمایت قانون قرار داشت. آنچه با نام لیبرالیسم اولیه شناخته می‌شود ناظر به همین نوع حکومت است (اسکینر، ۱۳۹۲: ۵). البته برخی دیدگاه‌ها از سوی کسانی مانند فرید زکریا این مسئله را فقط یک موضوع تاریخی نمی‌دانند. از نظر این‌گونه اندیشمندان، بدون برقراری و تحکیم حقوق و آزادی‌هایی که حکومت قانون تضمین می‌کند، برقرار شدن دموکراسی ممکن و یا حتی مطلوب نیست. دموکراسی‌هایی که بدون ایجاد و مستحکم شدن حکومت قانون در کشوری بر سر کار می‌آیند، به سرعت از آرمان دموکراسی‌خواهی فاصله گرفته و دچار تزلزل، ناکارآمدی یا فساد می‌شوند. وانگهی دموکراسی به هیچ روی به معنای «حکومت مردم بر مردم» یا «مردم‌سالاری» نیست. در حقیقت این نکته جالب است که دورترین تعریف ممکن از دموکراسی، مردم‌سالاری است. به‌طور مشخص دموکراسی تنها به معنای حکومت قانون متکی بر رضایت مردمی است. اگر دموکراسی را به مردم‌سالاری تعبیر کنیم نتیجه آن می‌شود که هرچه مردم مقرر کنند، لاجرم باید مورد اطاعت، به‌عنوان قانون، قرار گیرد، درحالی‌که دموکراسی به مردم اجازه نمی‌دهد هر تصمیمی را تبدیل به قانون کنند. به‌خصوص قوانینی که غیردموکراتیک، ناقض حقوق انسانی و یا تبعیض‌آمیز باشند (زکریا، ۱۳۸۴: ۳۵-۱۱).

بنابراین همان‌طور که تجربه کشورهایمانند سنگاپور و مالزی در گذشته نشان داده، حکومت قانون می‌تواند در بسیاری از جنبه‌ها بدون حاکمیت دموکراسی تمام‌عیار برقرار شود. در دوران گذشته بسیاری از کشورهای اروپایی در مراحل ابتدایی گذار به دموکراسی در وضع مشابهی بودند (همان: ۲۵).

اما در این خصوص یک مسئله نادیده گرفته شده است؛ با در نظر گرفتن این فرض که حکومتی غیردموکراتیک در بسیاری از شاخص‌های برقراری حکومت قانون به رتبه بالاتری دست پیدا کند، این دستیابی منتهی به پویش و پیشرفته‌ای در جهت توسعه سیاسی و گذار به دموکراسی نمی‌شود. در این خصوص کشوری مانند امارات متحده عربی مثال قابل

توجهی است. البته به عنوان پاسخ این مطلب می توان گفت کشوری که در آن شاخص های حکومت قانون به میزان بیشتری محقق شده باشد، شانس بیشتری برای حرکت به سمت و در مسیر توسعه سیاسی دارد، در مقابل کشوری که در آن حکومت قانون در وضعیتی سست و ناپایدار و شکننده است.

بنابراین تدقیق مفهومی به ما نشان می دهد که دمکراسی هایی که در آنها اساس حکومت قانون در وضعیتی ناپایدار و سست می باشند، یا واقعاً دمکراسی نبوده و شبه دمکراسی محسوب می شوند یا آنکه در سطوح بسیار نازل توسعه سیاسی قرار دارند.

درواقع این مطلب به غایت و مقصد توسعه سیاسی بازمی گردد. دیدگاه های جهان سوم گرا و یا بومی گرا ممکن است مدعی وجود روند توسعه سیاسی متفاوتی برای خود شوند. به عبارت دیگر، وقتی دمکراسی در هر کشوری می تواند براساس فرهنگ و آداب و رسوم آن کشور و به شکل خاصی درآید، حکومت قانون که پایه بسیاری از شاخص های توسعه سیاسی و زیربنای دمکراسی است هم ممکن است گاه به اشکال مختلف و متفاوت ظهور کند. درواقع همان طور که حکومت قانون در آمریکا، بریتانیا، هند، ژاپن و سنگاپور به صورت اشکال گوناگونی ظهور و بروز یافته است. این دیدگاه شاخص های تعیین شده برای سنجش حکومت قانون یا توسعه سیاسی را به نحو دیگری تفسیر می کنند. البته این صحیح است که در مقایسه و تحلیل و بررسی حکومت قانون در کشورهای مختلف، باید براساس مقتضیات خاص همان کشور قضاوت کرد، اما ادعای مذکور که می کوشد موضوع وجود وضعیت متناقض نما در سطح دمکراسی و حکومت قانون را به چالش بکشد بی اعتبار است؛ زیرا تردیدی نیست که هر چقدر هم وضعیت نهادی و تاریخی حکومت قانون و سیاست در یک کشور خاص و ویژه باشد، باز هم در عمل شاخص های توسعه سیاسی و حکومت قانون دارای بایدها و نبایدهایی است که تابع سیستم دو - دویی^۱ است. برای مثال در یک جامعه بهره مند از سطح مقبول توسعه سیاسی، نیروهای مسلح در سیاست دخالت نمی کنند. یا آنکه دستگاه قضایی و یا بوروکراسی از روندهای سیاسی برکنار و مستقل است، همچنین بیان نظرات مخالف و اعتراض سیاسی،

نقد حاکمان و نخبگان سیاسی و یا مطبوعات و انتشارات آزاد است. این سنجه‌ها از منطق آری و نه پیروی می‌کنند و خاص دانستن یک وضعیت (به‌طور مثال مشروعیت قائل شدن به دخالت نظامیان در سیاست و حکومت مانند پاکستان و ترکیه در گذشته) تنها حاکی از ضعف حکومت قانون در یک نظام سیاسی و در نهایت سطح پایین توسعه سیاسی در آن کشور است.

۴. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

مفهوم بنیادین توسعه سیاسی در مقابل مفهوم فروپاشی سیاسی، پیوندی مستحکم و اساسی با حکومت قانون دارند. توجه به شاخص‌های تحقق حکومت قانون نشان می‌دهد هر کشوری که دارای سطوح بالایی از تحقق حکومت قانون بوده، از سطوح بالای توسعه سیاسی نیز بهره‌مند بوده است. این مسئله به ماهیت رابطه میان توسعه سیاسی، حکومت قانون و دموکراسی مربوط است. از سویی، کشورهای گرفتار فروپاشی سیاسی، کشورهایی هستند که در آنها عدم تحقق شاخص‌ها مشخص و در نتیجه حکومت قانون در وضعیت ضعف و نابسامانی قرار دارد. با این وجود برخی ناهمخوانی‌ها و موارد متناقض‌نما درخصوص نسبت میان حکومت قانون و توسعه سیاسی وجود دارد. یک احتمال این مسئله، امکان پدید آمدن حکومت‌های قانون غیردموکراتیک است که تجربه و داده‌های تاریخی این امکان را تصدیق می‌کند. اما تأیید این امکان حاکی از متناقض شدن نسبت توسعه سیاسی و حکومت قانون نیست. در کشورهایی که شاخص حکومت قانون درجه بالاتری را نشان می‌دهد، بخت بیشتری برای توسعه سیاسی پایدار، مستحکم و گذار به دموکراسی دارند و در مقابل، کشورهای دارای حکومت قانون ضعیف و یا بدون حکومت قانون دارای بخت کمتری برای توسعه سیاسی هستند. گرچه این‌طور به نظر می‌رسد که حکومت قانون و توسعه سیاسی یک رابطه متقابلی هم با یکدیگر برقرار خواهند کرد (به این صورت که حکومت قانون منتهی به پیشرفت توسعه سیاسی و در مقابل توسعه سیاسی در حوزه‌های دیگر خود، منتهی به بهبود عملکرد حکومت قانون می‌شود)، اما تقدم حکومت قانون برای توسعه سیاسی و گذار به دموکراسی از مسائلی است که دیدگاه‌های مطرح شده اخیر بر آن

صحه گذاشته‌اند. همین نکته ما را بر پاسخ به مسئله متناقض‌نمای دوم رهنمون می‌سازد. به این معنا که صرف ظاهر رویه‌ها یا نهادهای دمکراتیک، در غیاب یک نظام مستحکم مبتنی بر حکومت قانون، نمی‌تواند در خصوص درجه‌بندی میزان توسعه سیاسی ما را به اشتباه انداخته و باعث شود حکومت مذکور را هم توسعه‌یافته و هم قانون‌مدار بدانیم. در نتیجه در بررسی و تحلیل حکومت‌ها و دولت‌های موجود در کشورها می‌بایست توجه داشته باشیم که نمایشگر^۱ میزان توسعه سیاسی در هر کشور، درجه رعایت شاخص‌های حکومت قانون در آن کشور است.

منابع و مأخذ

- آلمن، آندرو (۱۳۷۸). «حکومت قانون چیست؟»، ترجمه سعید پزشکی مرندی، مجله حقوق، ش ۱۴-۱۳.
- اسکینر، کوئنتین (۱۳۹۲). *آزادی پیش از لیبرالیسم*، ترجمه فریدون مجلسی، تهران، انتشارات فرهنگ جاوید.
- باربیه، موريس (۱۳۹۲). *مدرنیته سیاسی*، ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران، نشر آگر.
- تاموشات، کریستیان (۱۳۹۱). *حقوق بشر؛ مبانی نظری، تحولات تاریخی و سازوکارهای اجرایی*، ترجمه حسین شریفی طراز کوهی، تهران، نشر میزان.
- تیرنی، برایان (۱۳۹۳). *دین، قانون و پیدایش فکر مشروطه*، ترجمه حسین بادامچی و محمد راسخ، تهران، نشر نگاه معاصر.
- تیگراشتروم، بارابا (۱۳۸۹). *امنیت انسانی و حقوق بین‌الملل*، ترجمه اردشیر امیرارجمند، تهران، انتشارات مجد.
- زکریا، فرید (۱۳۸۴). *آینده آزادی؛ اولویت لیبرالیسم بر دمکراسی*، ترجمه امیرحسین نوروزی، تهران، نشر طرح نو.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۴). *بنیادهای علم سیاست*، تهران، نشر نی.
- کر، پائولین (۱۳۸۷). «امنیت انسانی»، ترجمه سیدجلال‌الدین دهقانی فیروزآبادی، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۱، ش ۳.
- موحد، محمدعلی (۱۳۸۱). *در هوای حق و عدالت، از حقوق طبیعی تا حقوق بشر*، تهران، نشر کارنامه.
- نویمان، فرانتس (۱۳۷۰). *بهموت: ساختار و عملکرد ناسیونال - سوسیالیسم*، ترجمه محمدرضا سوداگر، تهران، نشر دنیای مادر.
- Ackerman, Bruce (1997). "The Rise of World Constitutionalism", *Virginia Law Review Review* (4).
- Binder, Leonard (1971). *Crises and Sequences in Political Development*, Princeton University Press.
- DRA (2015). *Democracy Ranking 2014, The Democracy Ranking of the Quality of Democracy*, (Vienne: DRA).
- FH (2015). *Freedom in the World 2015*, Freedom House in: <https://freedomhouse.org/report/freedom-world-2015>.
- Fukuyama, Francis (2011). *Origins of Political Order: from Prehuman Times to the French Revolution* (1st Paperback ed.), New York, NY: Farrar, Straus and Giroux.
- Huntington, Samuel (1965). "Political Development and Political Decay", *World Politics*, Vol. 17, Issue 03.

- Marcella, Gabriel (2009). *Democratic Governance and the Rule of Law: Lessons from Colombia*, Strategic Studies Institute, U.S. Army War College, Technology and Engineering.
- Munck, G. and J. Verkuilen (2002). "Conceptualizing and Measuring Democracy: Evaluating Alternative Indices, Comparative Political Studies 35/1 (February 2002) for the Award Out of a Very Strong Field of Submissions.
- Pye, Lucian (1963). *Communications and Political Development*, Princeton University Press.
- The Economist (2015). Democracy Index 2014, Democracy and its Discontents, A Report from The Economist Intelligence Unit, London: The Economist Intelligence Unit, Available at: <http://www.Eiu.Com/Democracy2014>.
- UNDP (1994). *United Nations, Development Programme*, Human Development Report, New York, United Nations.
- _____ (1995). *United Nations, Development Programme*, Human Development Report, New York, United Nations.
- Vasak, Karel (1977). *Human Rights: A Thirty-Year Struggle: the Sustained Efforts to Give Force of Law to the Universal Declaration of Human Rights*, Paris, Unesco Conrie.
- WJP (World Justice Project) (2015). *Role of Law Index*, Washington D.C: WJP Foundation.
- Yuran, Dzmityr and et al. (2011). "Inside the Authoritarian State: More State than Nation", *Journal of International Affairs*, Vol. 65, No.1, Fall/ Winter.